

پاسدار پاسداران کیست؟

محمدسعید حنایی کاشانی

تهران، ۳۰ مرداد، ۱۳۹۸

www.fallosafah.org

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیَا غُلْغُلَه در گنبد افلاک انداز
حافظ

پاسدار پاسداران کیست؟

ناشر: فُلُّ سَفَه

تاریخ نشر: ۳۰ مرداد، ۱۳۹۸

محل نشر: تهران

سایت: fallosafah.org

تلگرام: @fallosafah

ایمیل: fallosafah@hotmail.com

آکادمیا: academia.edu/Saeed H. Kashani

بازنشر الکترونیکی یا کاغذی این نوشته بدون دخل و تصرف در
آن آزاد است.

* همه حقوق برای نویسنده محفوظ است *

پاسدار پاسداران کیست؟*

محمدسعید حنایی کاشانی

به یاد پدرم

درگذشت، چهارشنبه، ۲۶ مرداد ۸۴

عبارتی لاتینی از شاعر رومی جوونال هست که می‌گوید:

Quis custodiet ipsos custodios?

این عبارت را در انگلیسی به صورت‌های مختلف ترجمه کرده‌اند، اما معنایش تقریباً یکسان است: «چه کسی از پاسداران پاسداری می‌کند؟» جوونال، طنزپرداز رومی قرن‌های اول و دوم میلادی، این جمله را در نصیحت به دوستانی به کار برد که زنان‌شان را در خانه محبوس می‌کردند تا از وفاداری آنان مطمئن باشند، غافل از آنکه مراقبان آنان نیز خود به مراقبت نیاز دارند؟ — چه در قصه‌های هزار و یک شب خودمان، چه در دکامرون بوکاتچو و چه در تاریخ مکتوب حرمسراهای کشورمان، داستان‌هایی درباره‌ی کامرانی‌های زنان محبوس در خانه و حرم با غلامان و دیگر نگهبانان به چشم می‌خورد و البته

* این نوشته نخستین بار، دوشنبه ۲۶ مرداد ۸۸، در وبگاه من، «فل‌سفه»، منتشر شده است.

چه انتقام‌های وحشیانه‌ای که مردان، به‌ویژه قدرتمندان، از زنان نمی‌گرفتند! این همه، آزمونی هزارباره بر این نکته است که «عُل» و «زنجیر» و «فقل» و «نگهبان» وفاداری و اطمینان خاطر نمی‌آورد! نیچه نیز، با سخنی که بی‌شک بصیرتی تاریخی در پشتش نهفته است، از این تمایل و رفتار به خوبی سخن گفته است: «مردان همواره با زنان همچون پرندگانی کوچک رفتار کرده‌اند که می‌باید در قفس‌شان کرد مبادا بگریزند!» اما فیلسوفان و نظریه‌پردازان دوره‌های بعدی در این جمله اشاره خوبی دیدند به این نکته که بالاترین مرجعی که در یک جامعه می‌تواند از فساد مصون باشد و مراقب انجام وظیفه درست نهادهای دیگر باشد کجاست؟ به عبارت دیگر، اگر برای بازداشتن تبهکاران از تبهکاری به پلیس نیاز است، برای بازداشتن پلیس از تبهکاری به چه نهاد یا چه کسی نیاز است؟ بدین طریق، این جمله به‌وضوح به یک «ناسازه» («پارادوکس» یا «متناقض‌نما») نیز اشاره می‌کند، ناسازه‌ای که به «تسلسل» می‌انجامد: اگر برای پیشگیری از جرم هر فرد یا مقامی یا مکافات آن به یک مراقب نیاز است، چه کسی می‌باید مراقب جرم‌های مراقبان باشد؟ اگر بخواهیم برای هر مراقبی مراقب بگذاریم، این کار به تسلسل می‌کشد و پایانی برای آن تصور پذیر نیست. پس چاره چیست؟

سقراط/افلاطون و مسأله «پاسدار پاسداران»

سقراط/افلاطون، در حدود شش قرن قبل از جوونال، به مسأله‌ای اندیشید که عبارت جوونال بعدها بهترین توصیف از برای بیان آن شد. سقراط و افلاطون در جست و جوی بهترین جامعه و بهترین حکومت به مراقبانی اندیشیدند که خود نیاز به مراقبت نداشته باشند، تا «تسلسل» لازم نیاید. چگونه؟ می‌باید در تربیت کسانی بکوشیم که خود می‌توانند از خودشان مراقبت کنند. چگونه؟ پرورش فضایل شخصی به یاری دانایی و حکمت و غلبه بر هوای نفس — پارسایی فلسفی. بدین طریق، گمان می‌رفت که فیلسوف یگانه کسی است که می‌تواند به تمامی بر خویشتن مسلط باشد. سقراط/افلاطون بر این اعتقاد

بود که همهٔ حکومت‌ها و همهٔ سیاست‌های فاسد از آن رو ظالمانه و منجر به تباهی جامعه‌اند که در آنها مقصود اصلی مردان از تمایل به سیاست یا سپاهیگری — در جامعه‌ای مردسالار که حکومت متعلق به مردان است — رسیدن به قدرت و کسب ثروت و لذت‌ها و امتیازهای ناشی از آن است، لذت‌های مردانه‌ای همچون زن و فرزند و مال و جاه. به گمان آنان، اگر مردانی باشند که خود را به لذت‌هایی برتر از زن و فرزند و جاه و مال خو داده باشند، یا این‌گونه چیزها را به هیچ وجه ارزش نشمردند، و در عوض فضایی در خود پرورده باشند که در آنها کسب دانش و پرورش فضایل و رساندن خیر به دیگران و رفع ستم از مردمان برترین اهداف شخصی باشد، آن‌گاه جامعه می‌تواند مطمئن باشد که اگر چنین مراقبانی بر جامعه گمارده شوند هرگز خطایی در بالاترین سطح جامعه رخ نخواهد داد و هر خطایی که در سطوح پایین‌تر جامعه اتفاق افتد بی‌درنگ کیفر خواهد دید. سقراط و افلاطون خود به ناواقعی بودن چنین تصویری از فرد و جامعه واقف بودند، از همین رو آن را پیشنهادی می‌دانستند که هنوز در «هیچ کجا» (یوتوپیا) مصداقی از برای آن وجود ندارد. با این همه، آنان کوشیدند این نظر را ترویج کنند که چنین چیزی دور از دسترس نیست، اگر دانایی و فضیلت هر دو در یکجا و یک شخص جمع باشد، هیچ فساد راه ورود ندارد و جامعه‌ای که چنین فرد یا افرادی بر آن حاکم باشند و نظامیان آن نیز بر همین سیرت باشند بهترین جامعه ممکن خواهد بود. از همین رو، فلسفهٔ افلاطونی در ادامهٔ راه تاریخی خود پرورش و پیدایش چنین مردانی را هدف فلسفه اعلام کرد و تا قرن‌ها بعد یگانه آرمان فلسفی رسیدن به چنین جامعه‌ای و پرورش چنین مردانی بود. اما این پایان داستان نبود. قرون وسطای مسیحی نشان داد که نسخهٔ افلاطونی مسیحیت، حکومت صالحان روحانی، مردان بدون زن و فرزند، نیز ملکوت آسمان را بر زمین محقق نخواهد کرد. بدین گونه، پس از قرن‌ها، تجربهٔ تاریخی راهی دیگر گشود.

جهان جدید جست و جوی افلاطونی از برای رسیدن به بهترین شکل

مراقبت در جامعه را ادامه داد، بی‌آنکه به همان نمونه‌ای بیندیشد که او پیشنهاد کرده بود. اگر افلاطون اجتماع «پارسایی فلسفی» و «حکمت» و «دانایی» در شخص و قرار گرفتن او در رأس قدرت و تربیت نظامیان به شیوه فیلسوفان را ضامن بازداشتن ستم به شهروندان دید، جنبش روشنگری اروپایی جست و جوی بهترین فرد و داناترین فرد و پارساترین فرد را چاره کار ندید، یافتن او را کاری بیهوده یافت، چون باور نداشت که هیچ انسانی بتواند در قدرت از فساد مصون باشد، یا حتی اگر چنین فردی هم در رأس قدرت باشد، باز جامعه در راه مستقیم عدالت باشد. جنبش روشنگری، در عوض، «تفکیک قوا»ی حکومت و نظارت عموم مردم بر کار حاکمان را بهترین شیوه مراقبت بر کار اولیای امور دید. بدین طریق، با ظهور روشنگری اروپایی و گسترش آن، نظام‌های خودکامه سلطنتی، به اکراه یا به اجبار، یا به سلطنت‌های مشروطه / مبتنی بر قانون اساسی، یعنی قانون مستقل از رأی سلطان یا طبقه حاکم و قانون مصوب ملت، گراییدند یا در امواج خروشان انقلاب‌ها غرق شدند و نظام‌های جمهوری جایشان را گرفتند. از قرن هجدهم به بعد، با پیشرفت آموزش عمومی و گسترش وسایط ارتباط جمعی در قرن بیستم و روی کار آمدن مردمسالاری‌های لیبرال، نظارت و مراقبت اجتماعی ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفت. بدین طریق، علاوه بر تفکیک قوای مشهور، «سپهری عمومی» نیز به وجود آمد که همه ارکان حکومت و جامعه را زیر نظر تک تک شهروندان قرار می‌داد. اما آنچه اکنون می‌خواهم از آن بحث کنم این نیست. می‌خواهم از این بحث کنم که چگونه در جامعه‌های امروز نظارت بر نیروهای امنیتی و نظامی، حتی در مردمسالاریهای لیبرال، نیز به بحثی پایان‌ناپذیر تبدیل شده است. پرسش «چه کسی از پاسداران پاسداری می‌کند؟»، اکنون نه تنها به معنای اینکه چه کسی بر حاکمان نظارت می‌کند بلکه دقیقاً می‌تواند به این معنا به کار برده شود که چه کسی بر کار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی نظارت می‌کند یا به تعبیر بهتر چه کسی پلیس پلیس‌هاست؟

پاسدار پاسداران: تاریخخانه نیروهای نظامی و امنیتی

انسان‌ها از هنگامی که خود را ناگزیر به زندگی اجتماعی و تقسیم کار اجتماعی دیدند، برای تأمین امنیت درونی شهرها و حفظ اموال و دارایی‌ها و نفوس خود و نیز مرزهای سرزمین خود چاره‌ای اندیشیدند. بی‌گمان انسان‌ها نمی‌توانستند مالک دارایی‌ها و نفوس خود باشند، اگر توان دفاع از آنها را نمی‌داشتند. آنان نه تنها می‌باید قادر می‌بودند که اموال خود را در مقابل همشهریان و هموطنان خود پاس بدارند، بلکه همچنین می‌باید قادر می‌بودند که در برابر مهاجمان بیگانه نیز چنین کاری انجام دهند. پس به ناگزیر یا هرکس می‌باید این توانایی را خود می‌داشت یا به دیگری می‌سپرد که این توانایی را داشت. دولت‌ها از همین رو به وجود آمدند. بنابراین، نباید جای شگفتی باشد که چرا در طی تاریخ اجتماعی بشر بیشتر دولت‌ها نظامی بوده‌اند و طلوع و افول دولت‌ها و ملت‌ها را جنگ رقم زده است. هیچ قوم یا ملتی که توانایی دفاع از خود را نداشته است به عنوان قوم و ملتی واحد نیز باقی نمانده است. با این همه، اگر وجود نظامیان برای ملت‌ها می‌تواند در زمان جنگ و در بیرون از مرزها یا در داخل شهرها و در مبارزه با تبهکاران مایهٔ پشتگرمی و تأمین امنیت باشد، گاهی نیز این امکان وجود دارد که خود نظامیان یک ملت به تهدیدی بزرگ برای امنیت آن کشور و مردمانش و دولت‌هایش تبدیل شوند. کشورهایی که نتوانسته‌اند از زیاده‌خواهی نظامیان پیشگیری کنند یا حکومتی تشکیل دهند که نظامیان در آن زیردست باشند، نه بالا دست، به فرجام خوشی نرسیده‌اند. اکنون می‌توانیم پرسیم چرا پرسش «چه کسی از پاسداران پاسداری می‌کند؟» می‌تواند امروز همچنان پرسشی اساسی باشد، حتی در مردم‌سالاریهای لیبرال.

برخی مورخان یکی از علل پیروزی انقلاب‌هایی همچون «انقلاب اکتبر روسیه» و «انقلاب کوبا» و «انقلاب ایران در سال ۵۷» را اشتباهات و ندانم‌کاری‌های سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی این کشورها دانسته‌اند. از نظر آنان، در واقع، آنچه سبب پیروزی این انقلاب‌ها شد، آشکار شدن خشونت‌های بود که این سازمان‌ها در نهان انجام می‌دادند. هیچ چیز به اندازهٔ خشونت

نمی‌تواند مشروعیت نظامی سیاسی را نابود کند. مردم «گرانی»، «بیکاری»، «ناامنی اجتماعی» و هر مشکل اجتماعی دیگر را می‌توانند به پای «ناتوانی» دولت بگذارند و دست کم او را «ناتوان» و «بی‌کفایت» بشمرند، اما «خشونت»، هنگامی که دولت‌ها آن را علیه شهروندان خود به کار می‌گیرند، نشانه «بی‌کفایتی» نیست — نشانه «جنایتکاری» عمدی جنایتکارانی است که به روی ولیعمت اصلی خود شمشیر کشیده‌اند. چگونه می‌توان تحمل کرد که سپاه‌هایی که دستمزدشان از مالیات‌های مردم یا منابع کشور تأمین می‌شود به جای خدمت به مردم به کشتار مردم بپردازند؟ — در نظام‌های استبدادی قدیم به نظامیان می‌آموختند که مطیع فرمان شاه و جان‌نثار او باشند و در نظام‌های فاشیستی جدید به نظامیان می‌آموزند که مطیع فرمان رهبر و جان‌نثار او باشند. اما، انقلاب‌ها نشان می‌دهند که هرکس در جامعه، به هر آنچه دست می‌یابد، فقط و فقط به مردم خود مدیون است. دستمزد او را شاه یا رهبر نمی‌دهد. دستمزد او را مردم می‌دهند.

اما اگر چنین است، مردم‌اند که هزینه زندگی نظامیان را می‌پردازند، چگونه است که نظامیان سر از اطاعت ملت‌ها برمی‌دارند و به طغیانگرانی علیه جان و مال و ناموس مردم تبدیل می‌شوند — یا با همدستی دولت‌ها یا با ادعای جاننشینی آنها؟ نهادهای امنیتی و نظامی در هر کشوری، با هر نظام سیاسی، از حاشیه‌ای امن برخوردار است که آن را در بیرون از دسترسی و نظارت عمومی قرار می‌دهد. همین امر به این نیروها امکان می‌دهد که در پناهگاه‌های امن خود به هر توطئه یا جنایتی مبادرت ورزند، اگر چشمانی تیزبین مراقب کار آنان نباشد. اکنون برای کشورهایی که نظامیان بیشترین قدرت را در آنها دارند و یا با دولت یکی هستند نامی جز «دیکتاتوری» یا «فاشیسم» وجود ندارد. بنابراین، هر کشوری که بخواهد روی آزادی و حقوق شهروندی و انسانیت و آسایش به خود ببیند، یا هر نظام سیاسی که بخواهد خود را در برابر مردم خویش مواجه با انقلاب نبیند، می‌باید همواره نگران دخالت نظامیان در سیاست و تبهکاری‌های آنان در نهان باشد.